

خواسته‌های انقلاب

بهمین هم چنان

پابرجاست

ارژنگ بامشاد

بیست و یک سال از انقلاب بهمین گذشت. انقلابی که شورش توده‌ای مردم علیه نظام استبدادی شاهنشاهی و وابستگی رژیم سلطنتی به قدرت‌های خارجی بود. این قیام توده‌ای با شعار آزادی و استقلال برای تثبیت حق انتخاب فردی و جمعی مردم ایران شکل گرفت و طومار رژیم سلطنتی را در هم پیچید. اما انقلابی که برای اعمال حق حاکمیت اکثریت مردم و ایجاد قدرتی از آن خود مردم شکل گرفته بود از بطن خود جمهوری اسلامی را بیرون داد که نه تنها بیان خواسته‌های آن نبود، بلکه بیان ناآگاهی توده‌های مردمی بود که به دنبال آب در پی سراب می‌دویدند. از این رو جمهوری اسلامی و حکومتی که به قدرت رسید پاسدار انقلاب مردم نبود، بلکه دشمن انقلاب و نیروی خفه کننده و نابوده کننده‌ی آن بود. این انقلاب در یک کلام تأکیدی بود بر حق انتخاب فردی و جمعی مردم ایران، در حالی که جمهوری اسلامی هم نافی حق انتخاب فردی و هم نافی حق انتخاب جمعی مردم بوده و هست. و این مخالفت و نفی نه در عمل که حتی در تئوری به آشکارترین وجهی بیان شده و بعنوان پایه و بنیاد قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل ولایت فقیه تجسم یافته است. و چنین شد که انقلاب بهمین در اوج پیروزی خود، از درون شکست خورد و ضدانقلابی به مراتب خشن تر و مستبدتر بر مردم کشور مسلط شد.

بیست و یک سال پس از آن انقلاب توده‌ای شگوهمند، مردم برای تحقق خواست حق انتخاب فردی و جمعی خود که در سال ۵۷ در دست یافتن به آن ناگام ماندند، به پا خواسته‌اند. و از این روست که جمهوری اسلامی نه به صفت مظهر انقلاب بلکه به سورت سنگر ضدانقلاب در مقابل مردم با تمام قوا قد علم کرده است. این حقیقت را بیش از هر چیز علی‌خامنه‌ای در سخن‌رانی‌اش در ۲۱ تیرماه ۷۸ در بحبوحه‌ی قیام دانشجویان بیان کرد که گفت: «ای سید و مولای ما! پیش خدای متعال گواهی بده که ما در راه خدا تا آخرین نفس ایستاده‌ایم. بزرگترین آرزو و افتخار بنده این است که در این راه پر افتخار و فیض و پر بهجت، جان خود را تقدیم کنم». و این جملات، سیاست ایستادن تا آخرین نفس در مقابل حرکت‌های انقلابی مردم را به دقیق‌ترین نحوی فرموله کرده و به اصل راهنمای دستگاه سرکوب ولایت تبدیل شده است. بی‌جهت نیست که

بقیه در صفحه ۲

چرا باید در مورد دهه اول انقلاب سکوت کرد؟

سارا محمود

گسترده برای سرکوب مخالفان جهت برپایی و استقرار ولایت فقیه را موجه به شمار می‌آورد. اکنون در ادامه همان مبحث آقای جلال توکلیان در نشریه عصرآزادگان مورخ ۱۰ بهمن ۷۸ در مقاله‌ای که به منظور جلوگیری از ادامه این بحث نوشته شده است "گناهکار" واقعی دهه خونین مورد بحث را معرفی می‌کند: «همه کسانی که محرک و معلم و مشوق انقلاب بودند»، کسانی که کودکانه تصور می‌کردند با ترور چند نظامی و مستشار آمریکایی و راه انداختن چند نبرد روستایی می‌توانند بهشتی برین بر روی زمین بسازند، کسانی که رئیس جمهور را در آتش سوزاندند، کسانی که از حقوق انسانی متهمان دفاع نکردند و دولت وقت را به تسامح و تساهل و پر رو کردن ساواکی‌ها متهم می‌کردند، کسانی که، "خشونت کلامی" کردند، این‌ها "رفتاری مطابق با قواعد رفتار سیاسی در جامعه مدنی نداشتند" به عقیده آقای توکلیان نمونه رفتار مطابق با قواعد جامعه مدنی را بهشتی به نمایش گذاشت که "حزب‌ساز" بود. اما نه تنها ارجی

بقیه در صفحه ۲

روند دگورگونی‌های اجتماعی در ایران به نقطه حساسی رسیده و فراکسیون‌های در جدال با هم در طبقه سیاسی حاکم و اپوزیسیون قانونی‌اش را وادار کرده است علیرغم میل خود در بحث به منطقه ممنوعه نزدیک شوند، یعنی به مسأله سلطه بی‌منازع روحانیت که پس از انقلاب تحت رهبری آیت‌الله خمینی طی یک سرکوب خونین در دهه اول انقلاب مستقر شد. تلاش مایوسانه برخی از اصلاح طلبان برای جلوگیری از پیشرفت این بحث به نوبه خود دیدنی و شنیدنی است چرا که اغلب آن‌ها را وامی‌دارد در کنار بحث اقتناعی به افترا، تهمت و تهدید دست زده و دم خروس را به معرض نمایش بگذارند.

یک نمونه از این پدیده را در پاسخ آقای جلالی‌پور، رئیس شورای سیاست‌گذاری روزنامه آزادگان به آقای رسول اصغری دیدیم که خشونت و سرکوب دهه اول را مشخصه ترمیدور انقلاب ایران و سرکوب شدگان را به اشاره وابسته به گروه‌های مسلح و سرسپرده بیگانگان بویژه مجاهدین خوانده و با تمجید از شخصیت "دولت‌ساز" بهشتی خشونت

استاد تمساح و ضرورت

تقدس زدائی!

روزبه

هر وقت سخن از خشونت و قتل می‌رود و جوّ خشونت بر فضای سیاسی کشور حاکم می‌گردد بی تردید نام مصباح یزدی هم بر سر زبان‌هاست. هر وقت فضای حمله به مطبوعات داغ می‌شود و آن‌ها را فتنه‌ای بزرگ می‌شمارند باز هم نام وی در مرکز کانون توجهات هست. هر زمان که بحث رخنه بیگانگان بر مقدرات کشور فضای سیاسی ایران را آکنده می‌سازد، باز هم این نام اوست که گوش‌ها را کر می‌کند. و بالاخره وقتی بحث قرائت‌های مختلف از اسلام می‌شود، باز هم نام او بر سر زبان‌هاست. در قتل‌های زنجیره نام او به عنوان یکی از فتوا دهنده‌گانی مطرح می‌شود که در خفا فتوای قتل صادر کرده است. البته او از آن نوع مجتهدانی نیست که تنها در خفا حکم صادر نماید، او بصورتی علنی و در سخن‌رانی‌های پیش از خطبه‌های نمازهای جمعه نیز بارها با ستایش از غیرت نواب صفوی در خاموش کردن زبان مخالفین اسلام،

"غیرت‌مندان" را دعوت به تاسی از مرشد خویش نواب صفوی کرده است. و در این راه تا آن جا پیش رفته است که با صدور فتوا، اقدام خود سرانه هر مسلمانی در کشتن مخالفین اسلام و ناصبی‌ها را، حتی در شرایط وجود نظام اسلامی، مجاز دانسته است. در انتقاد به قرائت‌های مختلف از اسلام که یک بار خاتمی نیز از آن سخن رانده بود، باز او بود که حکم زدن توی دهن هر کسی که صحبت از قرائت‌های مختلف از اسلام را بکند، صادر کرد. و این روزها نیز ادعای او مبنی بر ورود رئیس سابق سازمان سیا با یک چمدان پر از دلار برای خریدن گره‌انندگان و خبرنگاران روزنامه‌ها نیز بصورت شایع‌ترین شوخی روز

بقیه در صفحه ۲

ائتلاف راست فاشیستی با راست محافظه‌کار چرا و به کدام سو؟ جمشیدپدرام در صفحه ۴

جنبش انقلابی جوانان و حزب اسلامی کار

یوسف آبخون در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ خواست های انقلاب بهمین

جمهوری اسلامی، اکنون که مردم در کلیه سطوح مخالفت های شان را با حاکمیت دین بر دولت و حکومت روحانیت نشان می دهند، آن چنان در دشمنی با ابتدائی ترین حقوق مردم به صراحت افتاده است که حتی بخش هایی از نیروهایی نیز که سال ها برای تثبیت این حکومت فعالیت و تلاش کرده اند و جزئی از طبقه سیاسی حاکم بوده اند به این استبداد فراگیر اعتراض می کنند و تاوان اعتراض شان را با زندان و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی می پردازند.

بیست و یک سال پس از انقلاب بهمین دیگر هیچ تردیدی در این حقیقت وجود ندارد که ضدانقلاب به قدرت رسیده در هیئت حکومت ولایت فقیه، استبدادی فراگیر و مطلقه است که در مخالفت با رأی مردم و با حق انتخاب شان از صراحتی شگفت انگیز برخوردار است. حکومت های سلطنتی در ایران نیز این چنین با صراحت با حق انتخاب مردم و رأی آن ها مخالفت نمی کردند. اگر در حکومت های سلطنتی، "شاه سایه خدا" بود، در جمهوری اسلامی "ولی فقیه مفسر اراده خدایت" و از این رو دستور او واجب الاجرا. کار به جایی رسیده است که توهین به یک آخوند مرتجع و سنگ واره ای نیز، توهین به ائمه و پیامبر تلقی می شود. آیا ضدیت با حقوق مردم و حق انتخاب آن ها، آن هم در اولین سال هزاره سوم، آشکارتر و وقیحانه تر از این امکان پذیر است؟

این مخالفت آشکار با رأی مردم و حق انتخاب فردی و جمعی آن ها، که خواست محوری انقلاب بهمین بود، اکنون که در آستانه انتخابات ششمین دوره ی مجلس شورای اسلامی قرار گرفته ایم، یک بار دیگر خود را به عربان ترین شکلی نشان داده است. در این جا نامزدهایی که برای شرکت در انتخابات حتی التزام عملی و نظری خود را به ولایت فقیه ابراز داشته اند، از سه صافی هیئت های اجرائی، هیئت های نظارت و خود شورای نگهبان گذشته اند و این نیز رضایت دستگاه قدر قدرت ولایت را برآورده نساخته است. آن ها در تلاشند که به این قواعد بازی میان خودی های شان نیز پایان دهند. کار به جایی رسیده است که حاکمان اصلی جمهوری اسلامی از ترس شرکت مردم و رأی اعتراضی شان علیه دارودسته ی ولی فقیه و متحدش رفسنجانی، تلاش بسیاری کرده و می کنند که نگذارند مردم از شکاف های ایجاد شده در برج و باروی حکومت اسلامی بهره برداری کرده و راه پیشروی خود برای در هم شکستن این قلعه ارتجاع را هموار سازند.

درست در چنین وضعیتی و در هراس از رشد و قدرت گیری حرکت مردمی که هر روز از گوشه ای ریزانه می کشد، دستگاه ولایت و کاست حکومتی حاکم که هسته اصلی آن را روحانیت طرفدار ولی فقیه تشکیل می دهد، خود را برای مقابله با مردم آماده می سازد. آن ها نیک می دانند که نه راه پیشروی دارند و نه راه عقب نشینی. دستگاه ولایت و روحانیت حاکم تصمیم گرفته است در مقابل مردم تا آخرین نفس بایستد. آن ها در مخالفت هار و لجام گسیخته شان حتی علیه اصلاح طلبان حکومتی، نشان می دهند که به هیچ وجه قصد عقب نشینی ندارند و می خواهند با تمام قوا مقاومت کنند. آن ها تصمیم دارند در مقابل مردم با تمام قوا بایستند مگر این ایستادن شان در مقابل مردم ناممکن گردد و مقاومت شان توسط مردم در هم شکسته شود. همین سیاست آشکار دستگاه ولایت و حکام جمهوری اسلامی است که بر این ایده مهر باطل می زند که می توان با اصلاحات و عقب نشینی تدریجی روحانیت حاکم، جمهوری اسلامی را به سمت دموکراسی و حکومت مردم پیش برد. جمهوری اسلامی راهی برای اصلاح ندارد. برای دست یافتن به حق انتخاب فردی و جمعی مردم ایران، تنها راه عبور از ویرانه های جمهوری اسلامی است. هر نوع تردید در حقانیت براندازی جمهوری اسلامی، ناگزیر به تن دادن به ارتجاع و استبداد مطلقه حاکم منجر خواهد شد و تیغ جلاذ را تیزتر خواهد کرد. در بیست و یکمین سالگرد انقلاب بهمین، مردم برای انقلابی دیگر آماده می شوند.

دنباله از صفحه ۱ چرا باید در مورد.....

ندید بلکه مورد اعتراض هم قرار گرفت! بهشتی سنگ بنای دموکراسی و جامعه مدنی را می گذاشت و طرفداران خشونت و تروریسم آن را ویران می کردند و چوب اعمال خود را نیز خوردند! کسی که چنین توصیفی از دهه خونین اول و علت اصلی شکل گیری سرکوب فراگیری که هیچ کس حتی یاران مؤسس چون بازرگان و بنی صدر را هم در امان نگذاشت، بدست می دهد، به هیچ وجه آدم "پرتی" نیست که نداند چرا همه یاران تأسیس حکومت فقها بر دوش این حکومت بار بودند و آقای خمینی تردیدی نداشت که باید این بار را در وقت مناسب تخلیه کند و تخلیه کرد. چنین کسی دارد آسمان و ریسمان را بهم می بافتد و قربانیان را -گیریم که خطاکار یا نادان بودند- به جای مسئولان می نشاند تا نه فقط گناهکار، بلکه "گناه اصلی" را مخفی کند، یعنی چگونگی شکل گیری یک حکومت تمامیت گرا که نه فقط "خشونت کلامی" بلکه ساده ترین و اولیه ترین مطالبه حقوق شهروندی در برابر آن "زیاده طلبی" و افراطی گری به شمار می آید و مستحق سرکوب می گردد. و این همان هدفی است که آقای توکلیمان و برخی از به اصطلاح "اصلاح طلبان" در تلاششان برای جلوگیری از نقد دهه اول انقلاب تعقیب می کنند و آقای توکلیمان در همین مقاله فوق الذکر به آن اعتراف کرده اند. پائین تر به آن خواهیم رسید. این را هم باید یاد آوری کرد که ساده لوحی است که به قول آقای توکلیمان به "تغییرات یک شبه" این نوع اصلاح گر به یک توتالیتر بیاندیشیم، چرا که نه نظفه بلکه پیکر بلوغ یافته و حتی فرتوت یک توتالیتر تمام عیار در پشت ماسک این نوع اصلاح طلبی حی و حاضر موجود است و تنها چیزی که کم دارد همان چنگ یافتن بر قدرت است تا یک شبه کارزاری پسا کند که هر مظنون به "خشونت کلامی" خود را مجبور ببیند زبان در کام فرو برد.

اما برای این که بحث جدلی ما را از مسأله اصلی دور نکند به بحث های اقلی آقای توکلیمان در مورد انقلاب پردازیم. ایشان با این که دیگران را از نقد دهه اول انقلاب منع کرده اند، اما این امر هیچ تعهد و مسئولیتی برای خودشان ایجاد نکرده که "حکم" خودشان را در مورد دهه اول انقلاب صادر نمایند. تلاش ایشان برای اقلان ما و پذیرش این حکم بر دو محور استوار است. اول نقش خود انقلاب در خشونت زایی و دوم

بی علاقه گی اپوزیسیون به دموکراسی و حقوق بشر. به عقیده آقای توکلیمان در نتیجه این دو عامل «وقایع آن سال ها به قدری خاکستری است که به سادگی نمی توان آن را سیاه و سفید کرد... و از آدم و عالم طلبکارانه توضیح خواست. برای فاجعه رخ داده نمی توان به سادگی علت نامه ای برشمرد».

آقای توکلیمان در تعریف انقلاب می گوید: انقلاب یعنی روشی که بر تغییرات کلان، ناگهانی و آمیخته به خشونت تأکید دارد و زمانی که چرخ انقلاب آغاز به حرکت کند خشونت ناشی از خود را مداوماً بازسازی می کند. این تعریف هم غلط است و هم غلط انداز. آقای پینوشه هرچند که با خشن ترین شیوه ممکن به تغییر کلان و ناگهانی حکومت آلوده پرداخت و آن را برانداخت، تاکنون کسی او را متهم نکرده است که علیه حکومت آلوده "انقلاب" کرده یا انقلابی بوده است. آنچه انقلاب را از اصلاحات متمایز می کند تحرک عظیم توده ای، تجمع و نیروی مردم به صورت عامل اصلی تحول و تمرکز آن روی نظام قدرت سیاسی برای از جا کنندن و براندازی اش و یا حداقل تغییر در رابطه قدرت با مردم است. این را هم دیگر هر نوآموز مکتب سیاست می داند که خشونت با مسالمت در تحركات توده ای و برخورد دو نیروی بالا و پائین را روش حکومت، که ابزار زور و سرکوب را در اختیار دارد، تعیین می کند. در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی نظام سیاسی حتی بدون آن که خونی از دماغ کسی جاری شود سقوط کرد، در حالی که سلسله اصلاحات در چین از بالا و پائین قربانی گرفته و هنوز می گیرد. این نکته را هم لازم است یادآوری کنیم که اغلب انقلاب های سازمان یافته، یعنی وقتی که همان احزاب انقلابی که زیر رگبار اتهام آقای توکلیمان قرار گرفته اند در رهبری انقلاب ها بوده اند، حس انتقام جویی مردم را کنترل کرده و از خشونت بیهوده، حداقل در دوره اول انقلاب کاسته اند.

اگر چنین است چرا در انقلابی که در آن به قول خود رژیم ۹۹ درصد مردم سرسپرده رهبری بودند و از هر موضعی که به آن سال ها بنگریم نمی توانیم انکار کنیم که اکثریت عظیمی از مردم در توهمی عمیق و جان کاه نسبت به رهبری به سر می بردند، چنین خشونت و سرکوب گسترده ای صورت گرفت. آیا برای ساکت کردن یک درصد، نه ۱۰ درصد یا ۲۰ درصد -گیریم که همه این ۲۰ درصد بی علاقه به دموکراسی و حقوق بشر بودند- چنین خشونت عظیمی لازم بود؟ تحمیل

طولانی‌ترین جنگ قرن بر بنیة ضعیف کشور و گسترده‌تر کردن دامنه سرکوب به بهانه‌ی آن لازم بود؟ آیا هدف اصلی سرکوب، "گروه‌های تروریست" بودند؟ آیا بازرگان و قطب‌زاده هم طرفدار شورش مسلحانه علیه جمهوری اسلامی بودند؟

هدف اصلی سرکوب این‌ها بودند یا همان عاملی که در تعریف انقلاب یک‌دفعه ملاحظه شده است- یعنی مردم؟ آیا هدف سرکوب آن زنی نبوده است که نه روسری می‌خواست، نه توسری؟ آن کارگری نبود که نمی‌خواست به جای قرارداد کار برایش قرارداد بیع اجیر بنویسند؟ آن نویسنده‌ای نبود که می‌خواست اندیشه‌اش آزاد باشد حتی در نپرسیدن خدا؟ آن کارگردانی نبود که می‌خواست خارج از چارچوب‌های شرع مبین هم فیلم بسازد؟ آن جوانی نبود که می‌خواست موزیک گوش کند و به سینما برود و برقصد؟ ...

و از آقای توکلیمان باید پرسید مگر همه این‌ها حقوق بشر و آزادی‌های اولیه نیست. گیریم که همه گروه‌های سیاسی و همه مردم نمی‌توانستند دموکراسی و حقوق بشر را تعریف کنند. اما وقتی واقعیت زندگی از فردای انقلاب جلوه کرد و آن‌ها شروع کردند به استفاده از حقوقی که طبیعی می‌شمرند کشمکش مردم و حاکمیت آغاز شد. آقای خمینی و سایر روحانیون فقط به این واقعیت واکنش نشان ندادند، آن‌ها از قبل می‌دانستند که حکومتشان یک ناهم‌زمان تاریخی است و خودشان را برای بر سر جا نشانیدن مردم آماده می‌کردند. از جمله با بیرون انداختن شرکای حکومتی‌شان و برپا کردن قدرت انحصاری روحانیت. به اصطلاح "حزب" «جمهوری اسلامی» هم از ملزومات برپا کردن چنین حکومتی بود و بهشتی همان‌طور که آقای جلالی‌پور به درستی یادآوری کرده است، دولت ساز بود نه برپا دارنده جامعه مدنی.

همه این‌ها مثل روز روشن است، هیچ چیز خاکستری در این تاریخ وجود ندارد و آقای توکلیمان هم خودش این را می‌داند و به آن اعتراف می‌کند آن‌جا که می‌گوید: «مطمئناً نقد دهه اول انقلاب در دیوار کوتاه کنونی اصلاح‌طلبان متوقف نخواهد ماند و در آن صورت باید درباره این پرسش

تأمل کرد که محصول و نتیجه چنین نقدی به نفع جنبش اصلاح‌گری تمام خواهد شد یا نه؟»

آری این نقد پای آقای خمینی -جلاد بی‌رحم قتل‌عام ۶۷ و بالاتر از آن قاتل انقلاب- را به میان خواهد کشید. علت فاجعه‌ای را که رخ داد و آقای توکلیمان مدعی است نمی‌توان برای آن علت‌نامه نوشت، یعنی برپایی حکومت فقها و لزوم براندازی آن را به محور اصلی بحث تبدیل خواهد کرد و همین است که آقای توکلیمان می‌گوید: «به نفع جنبش اصلاح‌گری تمام نخواهد شد.»

اما همان‌طور که آقای توکلیمان یادآوری کرده است باید گفته اسپوزا را مدنظر گرفت «نه تمسخر، نه تجلیل، نه محکوم کردن و نه نفرت ورزیدن، بلکه فهمیدن، بدین سان می‌توان وارد عصر روشنگری شد». بگذارید دهه اول انقلاب را بفهمیم وگرنه کارتان به تجلیل از بهشتی بعنوان عنصر "حزب‌ساز" و برپا دارنده جامعه مدنی، حذف مردم حتی از تعریف انقلاب، نفرت از احزاب اپوزیسیون و هرچه که وابسته به "پوزیسیون" و با آن "خودی" نیست بعنوان عوامل فاجعه خواهد کشید، آنگاه وقتی در آئینه به خودتان نگاه کنید مصباح یزدی خواهد دید و موعظه‌های‌تان در ذم انحصارطلبی و در دفاع از آزادی را عین اشک تمساح.

آقای توکلیمان می‌گوید جنبش اصلاح‌طلبی با نقد دهه اول انقلاب قصد خودکشی ندارد، اما برای متوقف کردن این نقد، باید جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران، از جمله همین تلاش برای دادخواهی قربانیان جنایات رژیم و این جنبش دانشجویی که علی‌رغم فشار چنگال رژیم بر گردنش پیش می‌رود باید متوقف شود. آیا آقای توکلیمان تصور می‌کند جنبش آزادی‌خواهی برای نجات "جنبش اصلاح‌طلبی" حاضر به خودکشی است؟ و تازه به فرض محال اگر جنبش آزادی‌خواهی حاضر به خودکشی باشد، دیگر نام و نشانی از شما باقی خواهد ماند؟ بن‌بست شما جدی است و راه شکستن این بن‌بست فراتر رفتن از اصلاح‌طلبی است. این دیگر یک راز نیست: یک نیاز است که تنها آن‌هایی قادر به انجامش هستند که قصد ریا با مردم ندارند.

دنباله از صفحه ۱ استاد تمساح ...

در آمده است. این درحالیست که هم‌واره یک‌پای او در کشورهای خارج بوده و با سفر مداوم بکشورهای اروپا و امریکا و پوشیدن لباس مبدل (یعنی کت وشلوار) خویشتن را از "تعمت‌های حلال" دیار غرب محروم نمی‌سازد. چنان‌که پس از برپا کردن آن غائله بزرگ در داخل بلافاصله مسافرت به لندن را مقدم بر شرکت در آن تحصن سازمان یافته‌ای شمرد که بنام وی و تحت عنوان توهین به روحانیت و اسلام براه انداخته بود! و این را هم باید در باره او اضافه کنیم که او از زمره آن کسانی است که در جمهوری اسلامی همواره تحت عنایت ویژه رهبری و کسانی چون مشکینی - که او را شمشیر گویای اسلام نام نهاده است، قرار داشته و به روایت خامنه‌ای جانشین مرتضی مطهری شناخته می‌شود. و از همین رو از امتیازات ویژه اعم از تریبون‌های سخنرانی، بودجه و امکانات و سفر مداوم به خارج کشور برخوردار می‌شود.

و اما در باره حادثه اخیر که مردم به حق باو لقب استاد تمساح یزدی داده‌اند باید اضافه کنیم که اولاً- غائله اخیر به راستی با در نظر گرفتن قوانین و مقررات خود رژیم در توهین به علماء و اسلام نیز مصداق واقعی نداشته و آشکارا جز یک بهانه سازی مصنوعی برای خاموش کردن مطبوعات جناح مخالف هدفی دیگری ندارد. در این کاریکاتور نه به اسلام توهین شده است و نه به روحانیت و نه به یک شخص حقوقی معین یعنی مصباح یزدی. او تنها می‌تواند بگوید که با توجه به در انحصار داشتن عنوان استادی، عنوان استاد را بخود گرفته و بگوید شاید در دل طراح کاریکاتور فوق، مقصود از استاد من بوده باشم و این‌هم البته روشن است که نمی‌تواند مصداق مقررات قانونی قرار گیرد. ثانیاً- اگر قرار باشد در این میان مجرمی شناسائی و دستگیر شود این خود شخص مصباح یزدی است که با تهمت آشکار به روزنامه‌نگاران مبنی بر دریافت پول از سیا باید مورد محاکمه شود و نه طراح روزنامه (بگذاریم که حتی بر اساس مقررات کنونی رژیم جز در مورد توهین به مراجع و اسلام، نویسندگان و طراحان را نمیتوان بازداشت کرد) و ثالثاً- علاوه بر آن، این حرکت و هیاهوی پیرامون آن، به شدت گویای ضرب المثل

یک بام و دو هوا است. یعنی از یک سو در گرماگرم این ماجرا معلوم می‌شود که روزنامه «پرتوسخن» که از قضا وابسته به همین جناح و تحت نظر خود مصباح یزدی منتشر می‌شود چندی پیش عکس بزرگی از منتظری را با کراوات و در معیت عموسام که مشغول زدن مهری بر بدن اوست نشان می‌دهد (بگذاریم که این خود مصباح یزدی بوده است که با پوشیدن کت وشلوار و کراوات به دیدن جشن بالماسکه‌ها در آمریکا رفته بود)، که نه موجب ریزش اشکی بر چهره مصباح و هزاران روحانی و طلبه گردید و نه حتی از هیئت نظارت- که خوب می‌داند در مواردی چون بحران موج و غائله اخیر چگونه با صدور حکم لغو پروانه و محکوم کردن یک نشریه و همراه شدن با دستگیری یک طراح و نویسنده یا مدیر، طوفان را از سر بگذرانند-صدایی در آمد. چنان‌که در حمله چماقداران به خانه مرجعی چون منتظری و برداشتن عمامه از سرش و زندانی ساختن وی نیز دیدیم که صدای کسی از این حضرات که امروز مشغول ریختن اشک تمساح برای استاد مصباح و برای مظلومیت اسلام هستند، در نیامد. رابعاً- معادل قرار دادن یک اسم تمثیلی با اسم واقعی و سپس معادل قراردادن وی با روحانیت و روحانیت با اسلام و دامنه مقدسات را بی هیچ حساب و کتابی چنان تعمیم دادن که علاوه بر خدا و ائمه و رهبران، در برگیرنده روحانیان وابسته به یک جناح و ایجاد حریم امن برای آن‌ها جهت مصون ماندن‌شان از انتقاد شود، نیز با هیچ‌یک از مقررات خود رژیم انطباق ندارد. در حقیقت استفاده ابزاری از اسلام و مقدسات چنان کارکرد جناحی و تنگ‌نظرانه بخود گرفته است، که هم‌اکنون خود به مهمترین عامل تقدس‌زدائی از مفاهیم "مقدس" تبدیل شده است. در یک حکومت غیر دینی هیچ روزنامه‌ای جرئت نمی‌کرد عکس مرجع تقلیدی را با کراوات و در حال خوش و بش با عموسام به تصویر بکشد، اما اکنون به برکت خود حکومت دینی و بدست خود آن و علی‌رغم شعار تقدس‌گرانی، در عمل بیشترین توهم‌زدائی نسبت به این مقدسات صورت می‌گیرد.

ائتلاف راست فاشیستی با راست محافظه‌کار چرا و به کدام سو؟

جمشید پدram

با ناکام ماندن مذاکرات میان حزب سوسیال‌دمکرات اطریش و حزب خلق اطریش، این حزب دمکرات مسیحی و محافظه‌کار با حزب آزادی دکتر یورک هیدر، مذاکره و به توافق رسید. رئیس‌جمهور پس از تنفیذ برنامه دولت ائتلافی جدید بدلیل اعتراضات دول خارج، بخصوص دولت‌های جامعه اروپایی، طی اطلاعیه‌ای تأکید کرد که اطریش کشوری دمکرات، مخالف نژادپرستی، مخالف دشمنی با یهودیان و با خارجی‌ان بوده و باقی خواهد ماند.

چرا حزب آزادی دکتر یورک هیدر طی دوره‌های قبل آن‌چنان قدرت گرفت که در انتخابات اخیر با ۲۷ درصد آرا به دومین حزب قدرتمند تبدیل شد و توانست همچون ولینعمتی بخشنده نخست‌وزیری را به دکتر شوسل رئیس حزب خلق اطریش اعطا کند و سوسیال‌دمکراسی که قوی‌ترین فراکسیون پارلمانی را در اختیار دارد، به اپوزیسیون براند؟

ظن تلخ تحولات اخیر در این است که یورک هیدر علی‌رغم دفاع از سیاست اشتغال آلمان هیتلری، قربانی و نه بخشی از ارتش نازی دانستن سربازان اطریشی در دوران هیتلر، اردوگاه‌های مرگ را دارالتادیب دانستن، نسبت دادن همه جنایات، دزدی‌ها و تخلفات به خارجی‌ان و دفاع از بقایای گارد ویژه هیتلر (Waffen-ss) که از میان جنایتکارترین نگهبانان اردوگاه‌های نازی انتخاب شده بودند، نیرو گرفت. نگاهی به شعارهای او و وضعیت رقبایش می‌تواند روشن‌گر باشد. یورک هیدر در تبلیغات انتخاباتی می‌گفت "اول اطریش"، "ما در خدمت مردم اطریشیم"، "بزه‌کاری خارجی‌ها را نابود می‌کنیم"، "ما نمایندگی تناسبی را از میان خواهیم برد و به همه شهروندان فرصت برابر خواهیم داد"، و این‌ها همه شعارهایی بود که در یک میلیون و دویست هزار رأی دهنده تأثیر خود را گذاشت. از این تعداد دویست هزار نفر رأی دهندگان پیشین سوسیال‌دمکراسی و حزب خلق اطریش بودند که در اعتراض به سیاست‌های احزابشان، هیدر را انتخاب کردند. چرا؟

واقعیت این است که حزب سوسیال‌دمکرات طی چند دهه با گرایش به خصوصی کردن سرمایه‌ها و فاصله‌گیری هرچه بیشتر از طبقه کارگر برنامه به اصطلاح سوسیالیستی خود را به برنامه‌ای سوسیال‌دمکراتیک تبدیل و چند سال پیش به این باور رسید که دیگر در جامعه اطریش پرولتاریایی وجود ندارد و باید از تکنوکرات‌های خرده‌بورژوا صحبت کرد و از منافع اینان دفاع کرد. این حزب در ائتلاف با حزب خلق اطریش چنان به لیبرالیسم اقتصادی نزدیک شد و

از اتحادیه‌های کارگری دور، که تفاوت آن با متحد حکومتی‌اش در شدت و ضعف خصوصی کردن سرمایه‌های دولتی، شرکت نکردن در پیمان ناتو، شدت و ضعف یورش به جامعه رفاه و چانه زدن بر سر تقسیم پست‌ها بود، امری که خود باعث شکست ائتلاف اخیر آن‌ها شد. حزب خلق اطریش نیز دیگر نه حزب دهقانان بلکه نماینده بورژوازی کشاورزی، سرمایه‌های بزرگ مالی، بانکی، خدماتی و خصوصی است، یعنی وجه اشتراکاتی که در برنامه یورک هیدر هم همه را می‌توان سراغ گرفت.

رآمد سیاست بیش از یک دهه دو حزب ائتلافی سوسیال‌دمکرات و خلق اطریش، کم‌توجهی به سیاست ادغام پناهندگان و مهاجرین، افزایش اجاره‌ها به نفع سرمایه‌های مستغلاتی، کاهش حقوق بازنشستگان، افزایش بیکاری و بسط بوروکراسی بوده است. مجموعه این عوامل در بخش‌هایی از مردم نارضایتی ایجاد کرد و بستر مناسب برای تبلیغات حزب آزادی یورک هیدر شد.

تبلیغات حزب سوسیال‌دمکرات و حزب محافظه‌کار خلق اطریش علیه تمایلات نازیستی و ضدخارجی یورک هیدر نمی‌تواند کارآمد باشد زیرا اولاً- هیچ‌یک از این دو حزب با گذشته فاشیستی اطریش تصفیه حساب کامل نکرده‌اند. ثانیاً- بجای مبارزه ریشه‌ای و از پائین با گرایش نازیستی در جامعه به شخص هیدر بمشابه یک "جوجه فاشیست" حمله می‌کردند، ثالثاً- بجای برخورد اساسی با مسأله خارجی‌ان، غیرمستقیم برنامه ضدخارجی هیدر را پیش می‌بردند. بطوری که هیدر وزیر داخله سوسیال‌دمکرات را "مرد ما در وزارت داخله" نام نهاد.

یورک هیدر اپورتونیست زیرکی است که با استفاده از روانشناسی وحشت از خارجی‌ان در بخشی از مردم و با تکیه بر ندانم‌کاری‌های دولت‌های پیشین رشد کرد والا او نه برنامه ابتکاری مشخص دارد و نه جز لیبرالیسم لجام‌گسیخته اقتصادی و بستن کامل درها به روی پناهجویان و مهاجرین هدف دیگری. با آمدن وزرای حزب یورک هیدر که مشخصاً سعی شده است از تکنوکرات‌های که تجربه در کارتل‌ها و شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری دارند، این حزب راست افراطی دارای تمایلات فاشیستی، آمادگی کامل خود را برای پیشبرد برنامه لیبرالیسم لجام‌گسیخته اقتصادی اعلام کرده است. همین امر پیوندهای این حزب را با محافظه‌کاران دمکرات مسیحی تقویت کرده و حمایت صاحبان سرمایه و صنعت را فراهم آورده است.

به نظر نمی‌رسد اعتراضات جهانی، تظاهرات و مقاومت‌های داخلی بتواند دولت جدید را به شکست بکشاند، زیرا اولاً- لحن روزهای اولیه بیانیه‌های جامعه اروپایی تعدیل شده و می‌شود و ثانیاً- اتحادیه‌های مختلف در عین رد برنامه دولت، اعتصابات را آخرین حربه خود اعلان کرده‌اند و بدون حرکت یک‌پارچه آن‌ها تصور شکست دولت، تصوری ساده‌انگارانه است.

جنبش انقلابی جوانان و حزب اسلامی کار

یوسف آبخون

علی‌رضا محمودی، رئیس سازمان جوانان حزب اسلامی کار، بر اساس اصل ۲۹ قانون اساسی خواستار گنجاندن موضوع یمه بیکاری جوانان در لویح بودجه سنواتی کشور شد و گفت: «این مستمری بسیاری از آسیب‌های اجتماعی ناشی از نبود یمه‌بیکاری را رفع می‌کند (روزنامه اخباراقتصاد-۱۳دی ماه ۷۸). بر این اساس قرار بود تا سازمان جوانان حزب اسلامی کار تجمعی را در حمایت از یمه بیکاری جوانان در روز ۲۳دی ماه برگزار کند که به گفته علی‌رضامحمودی در توافق با وزارت کشور به ۳۰دی ماه در محل پارک شهر انتقال یافت.

اصل ۲۹ قانون اساسی که مثل اصل‌های دیگر در رابطه با مکلف کردن دولت برای تأمین مسکن، بهداشت و آموزش برای یک یک افراد کشور بیست سال تمام است که خاک می‌خورد می‌گوید: «برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کارافتادگی، بی‌سرپرستی، در راه‌ماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت یمه و غیره حقی است همگانی. دولت مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت‌های مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند».

گردانندگان حزب اسلامی کار، که زمانی مأموران درجه اول دستگاه مخوف امنیتی کشتار و ترور در این کشور بودند، با درخواست اجرای اصل ۲۹ قانون اساسی و به راه انداختن تجمعی در حمایت از یمه‌بیکاری جوانان و گنجاندن آن در لایحه سنواتی کشور، وعده سرخرمن می‌دهند و تلاش می‌کنند جنبش واقعی میلیون‌ها نفر از جوانان این کشور را که کمترین روزنه‌ای امیدی برای کار و زندگی در رژیم ولایت فقیه برایشان باقی نمانده، مهار کنند. دولت ورشکسته کنونی که آبی در بساط ندارد تا با ناله سودا کند، نه می‌تواند و نه همان‌گونه که دولت‌های سلف آن در بیست ساله گذشته نشان داده‌اند، نه می‌خواهد این اصل را به اجرا درآورد. بنابراین هدف سازمان جوانان حزب اسلامی کار حداقل این است که بتواند جنبش عملی سیاسی و انقلابی جوانان این کشور را برای دگرگون کردن وضعیت تحمل‌ناپذیر موجود را، آن‌طور که رئیس‌اش اعتراف کرده، به جنبش غیرسیاسی برای باصلاح دفاع از حقوق کلیه جوانان تقلیل دهد.

اما حالا دیگر کسی در میان جوانان از گرایش‌ها و اندیشه‌های گوناگون به عوام‌فریبی سازمان جوانان این حزب اسلامی باصلاح کار باور نخواهد داشت، بویژه پس از تهاجم وحشیانه و ترور و کشتار دسته‌جات فاشیستی و اسلامی به جنبش انقلابی جوانان و دانشجویان درهیجدهم تیرماه امسال و حمایت این حزب و دولت خاتمی از این تهاجم وحشیانه. بنابراین آن‌چه برای جوانان انقلابی از گرایش‌ها و اندیشه‌های مختلف در برابر دسیسه‌های این حزب اسلامی باقی می‌ماند، استفاده از امکاناتی است که از تبدیل کردن تجمعات غیرسیاسی این حزب به تجمعات سیاسی برایشان بدست می‌آید. تجمعاتی که بتواند به شکل‌گیری سازمان‌های مستقل و واقعی جوانان برای دفاع از حقوق‌شان یاری برساند. چرا که بدون سازمان‌های مستقل جوانان که جوانان با گرایش‌ها و اندیشه‌های مختلف را سازمان دهد، دفاع از حق کار و زندگی جوانان، در جایی که این حق از میلیون‌ها نفر از آن‌ها سلب شده، ممکن نیست.